

سخن سردیبر

در تاریخ اندیشه سیاسی جدید، دو کتاب شه‌ریار ماکیاولی و *لویاتان* هابز از اهمیت ویژه‌یی برخوردارند. هر دو اثر، تقریباً همزمان در قرن هفدهم میلادی نوشته شده‌اند، الا اینکه یکی در ایتالیا و دیگری در انگلستان. موضوع مشترک در اینها ماهیت دولت و نحو، فرمانروایی حاکمان بر رعایا و مردمان و در یک کلام، چیستی دولت مطلوب است؛ حکومتی که به هیچ اصلی از اصول اخلاقی پایبند نیست و با انسانها همانند وحوش و بهائم باید رفتار کند. حدود یک قرن قبل از آن، هنری هشتم - پادشاه انگلستان - به قتل فیلسوف سیاسی مشهور و نویسنده *توپیا*، یعنی تامس مور فرمان داد و در ۱۵۳۵ سر از تن او جدا کردند. اما در سر آغاز عصر جدید، سیاست و تفکر سیاسی در چه شرایطی قرار داشته که زمینه‌های ظهور چنین پدیده‌هایی را فراهم ساخته است؟

در اینجا قصد تحلیل مفاد آثار و وقایعی چون قتل توماس مور را نداریم؛ قصد ما ریشه‌یابی و التفات به منشأ رفتار سیاسی قدرتهای امروز، یعنی آمریکا و اروپا است. از خود میپرسیم برآستی کارنامه دموکراسی و لیبرالیسم جدید در چهارصد ساله اخیر چگونه است و آیا شعارهای آزادی و برابری و انسان دوستی و صلح و آبادانی و رعایت حقوق بشر، در برابر هزاران صحنه خشونت و جنگ و تجاوز و کشتار و ویرانی، که عمدتاً از ناحیه استعمار اروپاییها یا بیشتوانه قدرت نظامی و سیاسی و دسیسه‌های رنگارنگ اروپایی-آمریکایی بر ملتهای ضعیف و مظلوم تحمیل شد، رنگ و نشانی دارد؟ مگر از زمان برده‌داری و برده‌فروشی غرب و رفتار کمپانی هند شرقی انگلستان و نسل‌کشی آمریکاییها در ویتنام و ژاپن و کره و کودتاهای خونین آنها در آمریکای جنوبی و وقوع دو جنگ بین‌الملل و

۱۵



کشتار هزاران تن در منطقه بالکان، یعنی قلب اروپا، چقدر گذشته است؟ آیا جز اینست که مرور و ملاحظه رویدادهای تلخ و غم‌انگیز همین دو دهه اخیر در هزاره سوم میلادی، نشان از منشئیت و دخالت آشکار و پنهان غرب در وقوع و گسترش چنین پدیده‌های شومی دارد؟ و حتی پدیده‌هایی که ظاهراً رنگ و بوی شرقی به آنها داده‌اند - مانند القاعده و تکفیری و وهابیت و اخیراً داعش - همگی در اصل از دامان ناپاک سیاست غرب متولد شده و بر سر سفره آنها تغذیه کرده و میکنند؟

شهریار و لویاتان سندی است که تولد انسانی خاص و وقوع حوادثی بدست وی را در آینده خبر میدهد؛ گویی نویسنده در آئینه زمان چیزی را میدیده است که صورت بالفعل آن در زمانه ما آشکار شده، یعنی جدایی و استقلال سیاست از دین و حتی اخلاق و وجدان عمومی بشر. اگر تا چندی پیش صدای شعار مبارزه با تروریسم در محافل و رسانه‌های غربی گوش فلک را پر میکرد، امروز تروریسم دولتی به سرکردگی آمریکا و رژیم غاصب صهیونیستی، در خاک دیگر کشورها آدمکشی میکند و صدایی از مدعیان لیبرالیسم و دموکراسی در نمی‌آید! البته برآستی چه دارند که بگویند؟ اگر روزگاری مردمان آسیا و افریقا و دیگر مناطق محروم جهان، چشم به آرمانشهر و اتوپیای غربی دوخته بودند، امروز در مقابل چشمان خود، ستم و نابرابری فراگیر برآمده از سیاست اخلاق‌ستیز و دین‌زدایانه غرب را مشاهده میکنند و در سستی و پوچی سراب انسانیت مدرن تردید ندارند. نسل حاضر اگر فرصت یا حوصله کافی برای مطالعه تاریخ جهان را ندارد، حداقل بازخوانی تاریخ معاصر را جهان را تکلیف خود بداند. گذشت زمان و تاریخ غفلت‌آور است، ولی یادآوری گذشته همواره برای حاضرین عبرت‌انگیز و راهگشاست.